

پیداری

نشریه‌ی کانون فرهنگی خرافه زدایی

زن آگاه و فهیم

مسلمان باقی

نمی ماند

صیغه یعنی

فحشا،

تحفه تشیع

شماره ۲۹ - سال پنجم - مهر ماه ۲۷۱۶ ایرانی
اکتبر ۲۰۰۷ میلادی - ۱۳۸۶ عربی

إِنَّمَا جَزَا الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا
أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ
فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ -
سوره ۳۳ المائده - معنی آیه در برگهای درونی

دکتر کاظم ودیعی

و آن سید نورانی - تلنگری بر بن خرافه ها

خواب و رؤیای صادق و کاذب در فرهنگ مذهبی به خرافه می‌انجامند، جامعه ما رنجور از آن است. در کشوری که ابوعلی سیناها و فارابی و بسیاری دیگر را پروریده، خواب نامه‌ها و تعبیر خواب طی کتبی پُر برگ بعنوان بهترین مراجع کشف به ما قالب شده است. در مشکلات و مشغله‌های جسمانی همیشه کسی خواب نما می‌شود و حلال مشکل امروز و فردا می‌گردد! حتماً داستان خواب آژیدهاک را شنیده‌اید که ززی از شکم ماندانا دختر او برمی‌آید... و معبران در می‌یابند و می‌گویند کورش پیدا خواهد شد و امپراطوری وسیعی بسبب فتوحات او بدست خواهد آمد.

بعد از آمدن اسلام، پیوسته خواب نما شده‌ها رنگ اسلامی دارند و مسخ‌ها جای خود را به آن سید نورانی می‌دهند که گره‌گشای معضل سیاسی، اداری و جسمانی اند! البته در این پدیده هم درجات و طبقات قدرتشان نمودار است مثلاً در حق پیامبران، فرشته‌ها وحی می‌رسانند، در سطح قدرتمندان سیاسی، سیدی یا مردی نورانی خدمتگذاری می‌کند.

بزرگمردی چون ناصر خسرو وقتی از روال نوشتن دیوانش بستوه می‌آید داستان «شبی در خواب دیدم... را بهانه ترک خدمت و رفتن به مصر می‌کند. مانده در صفحه‌ی ۳

دکتر م. مهر آسا

بررسی و غور در محتوای کتابهای مشهور به آسمانی

در این سلسله نوشته‌ها تلاش براین است که از روی محتوای قرآن و برحسب آیه‌ها و سوره‌های این کتاب، ثابت شود متن قرآن یک تالیف زمینی است و ربطی به لاهوت و سماوات ندارد.

لازم به بازگفت است که ما پیشتر در این نشریه تأکید کرده‌ایم که جهان صانع و خالق ندارد و دانش و معرفت ثابت کرده است پیدایش کائنات، بر روی وجود ماده است. خدا، الله، یهوه، پدر آسمانی و آهورمزدا، همه موجوداتی ساختگی و تخیلی بوده و مخلوق ذهن آدمی‌اند. به همین دلیل نه کتاب آسمانی وجود دارد و نه الهام سماوات اتفاق افتاده است. علت پرداختن به این موضوع این است که در میان کتابهایی که مانیفست ادیانند، قرآن تنها کتابی است که پیروانش معتقدند کلام‌الله و سخن خدا است؛ و گرنه، یهود و نصارا، تورات و انجیل را وحی و کلام خدا نمیدانند. پس، تلاش ما این است که ثابت کنیم قرآن نیز مانند تورات و انجیل تالیف انسان است.

در شماره پیش اشاره کردیم که در متن قرآن مرتب کلمه‌ی «کتاب» آمده و بارها و بارها اشاره دارد به این کتاب... و قرآن را نه یک وحی شفاهی که یک مکتوب معرفی می‌کند.

آیه ۱ از سوره الزمر: «تنزیل الكتاب من الله العزيز الحكيم». این کتاب از سوی خدای عزیز و حکیم برای شما پائین فرستاده شد. ﴿١﴾

آنچه در این شماره می‌خوانید - بررسی و غور در محتوای قرآن از دکتر مهر آسا - و آن سید نورانی از دکتر کاظم ودیعی - علم و منطق حرف آخر از کاظم ملک - شیعه دین هزار خدایی از دکتر ناصر انقطاع - چو بشنوی سخن اهل دل از بهرام استوار - دیدار گور امام رضا از دکتر صادقی - پشتیبانان جنایت از دکتر واحدی و بسیاری مطالب دیگر.

محتوایش افزوده شده است.

چون اگر تدوین سوره‌ها از خدا باشد، این پرسش مطرح می‌شود که این چه خودستایی است که الله هر سوره را با نام خود زینت می‌دهد؟ چرا نمی‌گوید باسم آدم و یا باسم الارض و السماء و مانند آنها؟

بیان این دلایل نشان می‌دهد که قرآن تألیف بشر است؛ بشری که از روی تعبد و شیفتگی، نام خدای باورش را در ابتدای هر بخش از تألیفش می‌آورد. همچنانکه در حکومت فقیهان نیز هرگونه نوشته، نامه اداری، کتاب و سخن با بسمه تعالی و بسم الله آغاز می‌شود.

هیچ عقل و منطقی نمی‌پذیرد که خالق کائنات به بخشی کوچک از این کائنات یعنی آدمی، دستور دهد که مرتب بگوید: «به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان» و یا هر کار که می‌کنید، مرتب نام مرا حتا به هنگام کشتن حیوان و اعدام انسان تکرار کنید. می‌بینیم که مسلمانان، زمانی گوشت گوسفند و گاو را می‌خورند که ذبحش اسلامی باشد؛ و ذبح اسلامی نیز چیزی نیست مگر کشتار حیوان با شروع بسم الله... حتا در فیلم‌های مستند اجرای سنگسار در ایران هم دیدیم که سنگسار را با بسم الله ارحمان الرحیم شروع کردند.

اگر سعدی و سنائی و دیگر شعرا و مؤلفین در ابتدای تألیفاتشان نام خدا را ذکر می‌کنند، به این جهت است که این بزرگان خود را بنده و مخلوق خدا می‌پندارند و برای بیان عظمت خدا، کتابشان را با نام او می‌آغازند؛ اما برای خود «الله»، آوردن نام خود در ابتدای کلام و در مقالاتی که خود به نام سوره نوشته است، کاری است غیر باور. تنها یک واقعیت می‌تواند این شبهه را برطرف کند، آن هم اینکه بگوئیم و مطمئن باشیم که این نوشته‌ها تألیف بشر، یعنی خود حضرت محمد است.

ایراد دیگر، وجود سوره‌ی نخست قرآن است که نامش سوره «فاتحه» است و به الحمد... مشهور است. این سوره سراسر وصف و تعریف خدائی است که او را ارباب عالمین و مالک روز جزا گفته و دیگر تعریف‌ها و توصیف‌ها در باره الله...

اینجا هم باید گفت، هیچ منطق و خردی نمی‌پذیرد که خدای بزرگ و با عظمتی که مرتب خود را به عنوان خالق زمین و آسمان‌ها معرفی می‌کند و رب‌المشرق و رب‌المغرب و... است، چنین از خود ممنون و خودشیفته باشد و یک سوره در ثنای خود بنویسد، آن را برای رسولش بفرستد، و به او بگوید: یا محمد!

۱- این سوره را در اول کتاب بگذار.

۲- به این مردم بگو همین تعریف نامه را که من ساختم، روزی ۱۷ بار در اعمالی که نماز نام دارد بخوانند و مرا به همین ترتیبی که خودم نوشته‌ام سپاس و ثنا گویند؛ و در ضمن به هنگام مرگشان نیز، همین حمد و ثنا را به نام «فاتحه» برای مرده‌هایشان، مرتب تکرار کنند...

واقعاً وجود این سوره با این ادبیات و به نام کلام خدا، نه تنها شگفت آور است، بلکه تنه به شوخی میزند. آخر خدائی که این همه از عظمت و کبریائی خویش می‌گوید، چگونه برای خود بخشنده‌ی «وصف و ثنا»

آیه دوم همین سوره می‌گوید: «ما این کتاب را بر تو بر حق فرستادیم. آیه ۲ از سوره غافر: «از سوی خدای عزیز و دانا این کتاب پایین فرستاده شد»

آیه ۲ و ۳ سوره فصلت: «از طرف خدای بخشنده و مهربان کتابی بر شما پایین فرستاده شد که آیاتش شامل جزئیات مفصل است...»

می‌بینیم واضح اسلام، بدون توجه به اینکه به مردم گفته و ادعا کرده است، که این مطالب توسط ملکی به نام جبرئیل بر او خوانده شده است، مرتب از زبان الله، قرآن را کتاب معرفی می‌کند؛ و بدون دغدغه از ادعا، ده‌ها آیه می‌گوید: این کتابی است از جانب پروردگارت... و این همان تضادی است که باید به دقت در آن تأمل کرد. مخصوصاً مؤمنان درس خوانده و بعضاً فرنگ رفته (ا) بیشتر باید توجه کنند و پاسخگو باشند.

دلیل دیگر بر زمینی بودن متن قرآن، در وجود همین جمله «بسم الله الرحمن الرحیم» است که اول هر سوره می‌آید و تنها در سوره‌ی توبه آن را در وسط سوره آورده‌اند.

«سوره» در واقع بخش‌های کتاب قرآن است؛ و آیه‌ها نیز، پاراگرافها محسوب می‌شوند. اگر بخشبندی و تنظیم سوره‌ها به ترتیبی که در مصحف قرآن است از گردآورندگان و تنظیم‌کنندگان قرآن باشد، وجود بسم الله الرحمن الرحیم در ابتدای هر بخش، می‌تواند قابل پذیرش باشد. زیرا تدوین‌کنندگان خواسته‌اند با نام خدا هر مقاله یا سوره را آغاز کنند. اما با مراجعه به متن قرآن، ثابت می‌شود ادعای کسانی که معتقدند قرآن به شکل کنونی در زمان عمر یا عثمان تدوین شده است، کاملاً غلط است و تنظیم کتاب در همان زمان پیامبر اسلام و با دست خود ایشان به انجام رسیده است. زیرا قرآن بارها و بارها به سوره‌های قرآن اشاره دارد که نشان می‌دهد مؤلف خود سوره‌ها را تدوین کرده است.

آیه ۲۳ از سوره بقره: «اگر شما به آنچه بر بنده‌ی خود فرستادیم شک دارید، پس یک سوره مانند آن را بیاورید...»

سوره ۹ آیه‌های ۶۴ - ۸۶ - ۱۲۴ و ۱۲۷ - - - سوره ۱۰ آیه ۲۸ - - - سوره ۱۱ آیه ۱۳ سوره ۲۴ آیه ۱ - - - سوره ۴۷ آیه ۲۰ همه کلمه سوره را ذکر کرده‌اند.

سوره توبه آیه ۲۴: «هنگامی که سوره‌ای فرستاده می‌شود، بعضی از آنها می‌گویند آیا این سوره ایمان شما را محکم کرد؟»

توبه آیه ۱۲۷: «هر وقت سوره‌ای فرستاده می‌شود، بعضی از آنها یکدیگر را نگاه می‌کنند...»

آیه ۱ سوره نور: «سوره‌ای که ما فرستاده‌ایم و آن را قانون قرار داده‌ایم، در آن آیات روشن فرستاده‌ایم تا باشد که متوجه شوید»

این آیات که همه به کلمه سوره اشاره دارند، نشان می‌دهد که بخش‌های قرآن به نام سوره نیز توسط مؤلف قرآن تدوین و تنظیم شده و قرآن از همان ابتدا کتابی در دست نوشتن بوده است که به تدریج برحسب مقتضیات و الزامات - و گاه بی جهت و یا از روی فراموشی - به حجم و

و آن سید نورانی - تلنگری بر...

مانده از صفحه‌ی اول

تیمسار فضل‌اله زاهدی نخست وزیر اسبق ایران در نوجوانی در جنگی علیه یاغیان از ناحیه سینه گلوله‌ای نزدیک قلب او می‌نشیند و در بیمارستان میسیونرهای مسیحی در همدان عمل می‌شود وقتی چشم می‌گشاید به مادر می‌گوید «یک سید نورانی را خواب دیدم، آمد بالای سرم و به من دستور داد بلند شو راه بیفت...»

پادشاه سابق ایران در کتاب جدی خود از سه واقعه معجزه آسا نقل می‌کند از باب لغزیدن از روی اسب و فرو افتادن و رویایی که در حال سقوط داشته. و اضافه می‌کند وقتی برای پدرش رضا شاه تعریف می‌کند، پدر حکایت رویا را جدی تلقی نمی‌کند، در واقعه دوم که شاه بیمار و مبتلا به حصه بوده امام علی را در رویا می‌بیند، سومین حادثه برای شاه دیدن چهره ملکوتی مردی است که هاله‌ای بگرد عارض اوست.

بگویم که این قبیل رویاها در باب آن سید نورانی یا چهره ملکوتی و مانند آن‌ها نه دلیل ضعف ماست و نه دلیل قدرت. این مسئله هزار سر دارد در فرهنگ ملی و مذهبی ما.

در کتاب «بازمانده» خواندم وقتی تیرداد پادشاه ارمنستان بیمار شد ملکه در خواب ندایی شنیده که «گریگور» زندانی شاه مرد مقدسی است او را آزاد کنید تا شاه را درمان کند و چنین کردند و همچنان شد که مذهب گریگورین پیدا گردید. ملاحظه می‌کنید. آن سید نورانی ما مرز نمی‌شناسد همه جا هست، در همه طبقات جامعه. فقیر و غنی نمی‌شناسد. زاده فرهنگ تو در تویی های فرهنگ دینی است. فرزند همه افسون‌ها و جادوها و معجزات است. خوش خبری‌ها با خود دارد و بد خبری‌ها تا روزی هریک از ما برابر یک چرای علمی آنرا قرار ندهیم در ما می‌زید در وجه تسمیه آرامگاه احمد بن موسی برادر بزرگ اما رضا موسوم به «شاه چراغ» در شیراز گفته می‌شود، پیر زنی بعهد عضدالدوله دیلمی به رویا یا به حقیقت می‌بیند که هر شب بر توده خاکی بر مزاری کهن نوری از چراغی ساطع می‌گردد و می‌شنود به الهام که این مزار از ائمه است. خبر به عضدالدوله می‌برند، او شبی را تا دیر وقت با پیرزن به پاییدن آن مکان می‌گذراند تا خود حقیقت واقع را درک کند. پاسی از شب رفته آن روشنی می‌تابد و پیرزن فریاد می‌زند ای شاه... چراغ یعنی ای پادشاه چراغ را ببین، پس عضدالدوله به ساختمان آن بنا پرداخت که امروز بزرگترین امامزاده فارسی است. آنچه مهم است اینکه دریابیم، بار فرهنگ مذهبی در ما سنگین است پس مستعد خرافه‌ایم و اینک آغاز بیداری است.

در وست وود لس آنجلس، اگر بیداری‌گیرتان نیامد، سری به کلبه کتاب ۱۵۱۸ وست وود بزنید ۶۱۵۱-۴۴۶ (۳۱۰)

انسانی که به آسمان می‌اندیشد، به زمین فکر نمی‌کند.
هومر آبرامیان

نوشته و برای رسولش فرستاده است تا به بندگان ابلاغ کند که مرتب این توصیف نامه را تکرار کنند. این دیگر خالق بی‌نیاز نیست؛ موجودی خودشیفته است که مداحی و ثناگوئی بشر او را اقناع می‌کند. این اعلیحضرت زمینی است...

معمولاً به هر علت که بوده و هست، تمام نویسندگان مسلمان کتابشان را با وصف و ثنای خدا شروع می‌کنند و کرده‌اند... پس سوره الحمد یا فاتحه که فقط وصف الله است، بی‌تردید و باید نوشته‌ی حضرت محمد در ثنای خدائی باشد که حضرت مأمور معرفی‌اش به اعراب است؛ و دلیل محکمی است بر اینکه قرآن مانند هر کتاب دیگر، نوشته‌ی آدمی است که مؤلف آن را با توصیف خدا می‌آغازد.

بیان این دلایل برای این است که روشن کنیم قرآن همانگونه که گروه معتزله در قرن سوم و چهارم هجری می‌گفتند، مخلوق است و توسط انسان نوشته شده است.

گذشته از اینکه منطق و خرد کلام الله را نمی‌پذیرد و چنین ادعائی علمی نیست؛ سوره‌ی فاتحه ایراد بزرگی است بر ادعای کلام خدا بودن قرآن، و دلیلی است محکم بر اینکه این کتاب نوشته‌ی حضرت محمد است؛ و کسی که الله را برای مردمان نجد و حجاز آفریده و معرفی کرده، به تمجید و ستایش او هم پرداخته است. او خود اقرار دارد که بنده‌ی این خداست. پس طبیعی است که این بنده‌ی خدا چنین توصیفی را برای خدایش بنویسد و در آغاز کتابش بیاورد. متأسفانه با آنکه حضرت بیشتر مطالب کتابش را از روی تورات و انجیل رونویسی فرموده است، متوجه این نکته نیست که مصنفین دو کتاب تورات و انجیل چنین اشتباهی را مرتکب نشده‌اند و نوشته را با آفرینش جهان شروع کرده‌اند.

یعنی ما اینقدر خاک بر سر بودیم که عرب‌ها برایمان دین بیاورند
کاظم ملک به نقل از زبان یک پاسبان

زیر پای شاهنامه‌ای که در منزل دارید باید یک جلد
خردنامه بیداری هم باشد - تهیه خردنامه بیداری را که
تعداد آن محدود است فراموش نکنید.
(858)320-0013

گرفتاری اصلی و واقعی مردم کشور ما، آخوندهای
بی‌رحم ضد انسان، اپوزیسیون نا متحد و سیاست‌های
غلط و احمقانه خارجی‌ها نیست. مشکل همیشگی و
اصلی ایران و مردمش وجود شرربار دین اسلام است
و بس.

من ایمان دارم، عروسک‌های کوکی بزودی حیات خواهند یافت

خواب است. اگر به وقایعی که در گوشه و کنار جهان می‌گذرد نگاهی بیندازیم، می‌بینیم اکثر حرکت‌های اجتماعی نشأت گرفته از خبر کوتاهی در یک روزنامه یا اینترنت است، یک خبر ساده، مثل برخورد پلیس با یک جوان سیاه پوست که می‌تواند تمام فرانسه را به آتش بکشد... آیا چنین حساسیتی، چنین همبستگی، چنین انسانیتی را می‌توان در ایران امروز و بین ایرانیان دید؟ ایرانیان در پیچ تاریخ همه به خواب رفته‌اند و جنازه آن‌ها را لاشخورهای متدین مسلمان تکه پاره کرده و برای خود جشن بپا کرده‌اند، ایرانیان دیگر به هیچ چیز جز تداوم خوابی که در آن غلتیدن نمی‌اندیشند خوابی که اگر اتفاقی به دست دیگران! رخ ندهد تا دم مرگ همگانی ادامه خواهد یافت. ملتی را که مرگ یک هم‌میهن و یک جوان ناکام از زندگی آن‌هم در زجر آورترین شکل ممکن یعنی خفه کردن او جلوی چشمان هزارها نفر، (که در حقیقت این دستان همان هزاران نفر است که بهم پیوسته و آخرین فشار را بر گلوی نازک دست بسته‌ای ناتوان وارد می‌کنند) به تحرک و امیدارد چه اتفاقی می‌تواند او را تکان دهد؟ من از مارکسیسم چیزی نمیدانم و همواره گفته‌ام عوامی بیش نیستم، اما در مقابل این جمله سر تعظیم فرود می‌آورم که دین افیون ملت هاست. تا زمانی که انسان مطابق میل خدا زندگی می‌کند در مقابل منویات قدرت تسلیم محض است و این درماندگی چنان او را تهی می‌کند که با چشمان بظاهر باز هیچ حادثه‌ای را نمی‌بیند. از انسان اسلام‌زده همین بر می‌آید که می‌بینی، یک لبخند تهی، یک نگاه شیشه‌ای که ارتباطش با رگ انسانیت، جوانمردی، و ریشه غیرت قطع شده است. آن جوان نالایق را که تا حد تجاوز به نوامیس دیگران عاصی شده است حاصل کدام تربیت است؟ نشو و نما یافته در کدام شرایط اجتماعی است اگر سیاست‌ها کار نمی‌کنند، پس نیروی خدایی! اسلام چرا کارساز نیست درد ناگفته این جوان چیست که زبانی برای گفتنش ندارد؟ و گوش‌های هم برای شنیدن. بگذریم از اینکه بسختی می‌شود انسان امروز را قانع کرد اعدام پاسخ هیچ مشکلی نیست. بگذریم از اینکه مجازات کار اراذل و اوباش نمی‌تواند اعدام باشد و بگذریم از اینکه برآستی چند درصد از اعدامیان اخیر سیاسی نبوده و اراذل و اوباش بوده‌اند. نمی‌خواهم وارد مقوله تأثیرات روانی این مسئله در ذهن نسل‌های بعد جامعه بشوم، این کارها ادامه همان قتل‌های وحشیانه زنجیره‌ای است و همان قانون جنگلی است که در بطن اسلام نهفته است، ارباب و زورمداری دستاورد این دین است، هزار و چهارصد سال است این ملت تسلیم محض بودن را یک فضیلت متعالی میدانند. از این سو، کدام مرجعی هست که بتوان به او شکایت برد، صدای کسی در جایی انعکاس پیدا نخواهد کرد، روزگار سیاهی است، اما پایدار نمی‌ماند، من از این ملتی که چنین در پيله مکر و فریب و بی‌تفاوتی کفن پیچ شده است هرگز

رسول شاعر، نویسنده و روشنفکر راستینی است که از دست اسلام و رژیم جمهوری آخوندی چندی است به ترکیه گریخته و روزهای جانکاه و سختی را به همراه زن و دو فرزندش می‌گذراند. روزگار چنان بر او سخت گرفته که وی را تا مرز خودکشی پیش برده است. موضوع این نوشته شرح حال بد و وحشتناک رسول نیست، سیلی سنگین و پُر طنین اوست که بر صورت سیاه شده اسلام مینوازد، این نوشته را تقدیم می‌کنیم به همه‌ی مسلمانها و آنها که اسلام را جزو هویت ایرانی خود میدانند، نوشته جالبی است، از یک خانه بدوش اسلام.

چند روز پیش عکس و منظره اعدام جوانی را در ایران دیدم که مردمی خندان و بی‌خیال دور و بر میدان به دیدن اعدام جوان ایستاده بودند. آنچه اطراف اعدامی‌ها در پایین طناب دار می‌گذرد برای من بیشتر از توحش سرِ دار هراس‌انگیز است، حتی اگر گردن خودم از وسط آن حلقه حماقت به جمعیت اسلام زده بیرون بیاید، نگاه خندان این مردم را زیاد خرده نمی‌گیرم... اینجا ایران است و آن خیل خندان بیماری مزمنی دارند بنام مسلمانی و اسلام زدگی، این بیماری توسط نیش ماری بنام آخوندیسم به آنان منتقل شده است، خاصیت ادیان بویژه اسلام ایجاد نوعی بیدردی و بیعاری است. به این بیفزایید سیاست رذیلانه آخوندیسم را وقتی که با چنین سلاحی حاکم اوضاع می‌شود. اسلام از یکسو بخودی خود هرگونه هویت انسانی را میزداید و از سوی دیگر آخوندیسم نیز به آتش آن دامن زده و انسان اسلام زده را تا حد آنچه در ایران امروز می‌بینی مسخ می‌کند. در این تراژدی تلخ، آنچه که مشمژ کننده است پستی و رذالتی است که آخوند جماعت در راه نیل به مقصود بکار میبرد و از هیچ کار یا سیاست تهوع‌آوری روگردان نیست. من خود هرگز یک آدم سیاسی نخواهم شد و هیچ کاری نیست که بخوام با سیاست آن را پیش ببرم. دلیلش همین کثافتی است که در ذات سیاست نهفته است.

آنچه را که در این فیلم غم‌انگیز می‌بینم واقعیت ایران امروز است که در اثر سیاست‌های این و آن به چنین دره ژرفی از پستی سرنگون شده است. واقعیت دردناکی که نگاه هر انسان متعهدی را به اشک و خون می‌نشانند وضع ملتی است که هویت انسانی خود را از یاد برده است و زیر فشار خردکننده شرایط، هیچ چیز حتی منظره مرگ آدم‌ها، او را بر نمی‌انگیزد و نگاه او تنها معطوف به مادیات زندگی است و بس. ایرانی امروز فرق نمی‌کند که کجا زندگی کند، خواه در ایران، خواه در آمریکا یا در قلب اروپا، او جز به زندگی خود به هیچ چیز دیگر نمی‌اندیشد، مثل قحطی زده‌ای که تا ذره آخر زندگی را می‌خواهد نشخوار کند. من در میان این مردم، ملتی را می‌بینم که دیگر نمی‌خواهد فکر کند، تنها چیزی که می‌خواهد بقای همین زندگی کرم‌گونه میان لجن عفن و

نکنیم، همین دو فرزند به کول گرفته‌ام که جایی برای خواب ندارند و هر روز پشت این سفارت و آن سفارت ساعت‌ها به انتظار «نه» می‌نشینیم در این کوره لبریز از ترس و ناامیدی و سرما و گرما چنان آبدیده می‌شوند که بسازند آنچه را ما ویران کردیم، که بگویند آنچه را که ما نگفتیم و بخواهند آنچه را که ما نخواستیم. امیدواری من بسیار است. پاینده ایران - رسول از پشت در سفارت خانه‌ای در ترکیه، که ساعت‌های انتظار کشیده کم از بوسه زدن بر طناب دار نیست. فعلاً شما از پل گذشتگان خوش باشید مساجدتان را پر و خالی کنید و بجز خود به کسی نیندیشید، سر شما بسلامت. دستکم نگذارید بیداری ناامید شود و در به روی امثال من بسته گردد و صدای از درون تاریخ مرا کسی نشنود.

بیداری - اگر کسی بخواهد مستقیماً یا با کمک ما به رسول یاری مادی بدهد شاید بپذیرد.

امیدم را قطع نمی‌کنم زیرا اینجا ایران است. این میهن بارها از دام عفریت جسته است. اسطوره این مردم رستمی است که از هفت خوان می‌گذرد، هرگز باور نکنیم که آخوندیسم پیروز شده است، باید کار کرد، تلاش‌ها را بیشتر نمود، رژیم باکوله بارکثیف افکارش و با همین مردم آزاری‌ها گورش را بدست خود می‌کند. من در نگاه همین مردم بی‌خیال طرح‌های ساده‌ای از عصیان می‌بینم، رژیم نیز همین را دیده است، اگر دقت کنیم می‌بینیم، رژیم همه‌ی درها را زده است همه ترفند‌ها را بکار برده است و توحش آشکار اعدام‌های گروهی آخرین دستاویز اوست، آخرین زور اوست، یک اندیشه نهانی ورای چهره‌های این مردم هست، من ایمان دارم که عروسک‌های کوکی بزودی حیات خواهند یافت، ایمان دارم - اگر تلاش‌هایمان را بیشتر کنیم، همه چیز درست می‌شود، هیچ چیز پایدار باقی نمی‌ماند، دیر و زودش بدست ما است، بدست شما خواننده این سطور، و بدست من پنج دلار باقیمانده در جیبی که سالهاست سوراخ است، اگر من و شما

بخشی از نامه خصوصی استاد کاظم ملک

علم و منطق، حرف آخر

خواه و ناخواه به خشونت متوسل می‌شوند.

در بخش دیگری از نامه آقای ملک که پاسخ به پرسشی از ما بود در باره، هموساپینس می‌نویسد، پیشرفت‌های تکنولوژیک معاصر، محققان را به این اندیشه جدی انداخته که به زودی شاهد مرحله دیگری از تحول در رشد فکری انسان خواهیم بود. یعنی پیدایش هموساپینس - ساپینس (انسان فرا هوشمند و خرد پیشه) - منبع نشریه علم و زندگی مربوط به سال ۲۰۰۷ و ماهنامه انگلیسی Nature-

با مطالعه مطالب یاد شده به این نتیجه میرسم که فراهوشمندان پیشگامانی داشته و دارند که از حدود دو، سه هزار سال پیش در جوامع بشری حاضرند، منظورم دهریون یا ماتریالیست‌های فارغ از ایدئولوژی و دین و مذهب است.

برای مثال می‌بایست از نظر ذهنی تفاوت‌ها باشد میان بوعلی سینا و ابوریحان بیرونی و زکریای رازی و حافظ با کسانی مانند سعدی و مولوی که این دو تن بدترین لطمه‌ها را به سیر تحول مثبت در اندیشه فارسی‌زبانان وارد آوردند. بیش تر نوشته بودم که حافظ بدون شک به بی‌خدائی رسیده بوده، خودش در غزلی معترف به زرتشتی بودن شده است، البته در دوران اول زوم نفی آفریدگار احساس نمیشده ولی حافظ با طنزی هوشمندانه و ویرانگر خرافات که اغلب از نظر پنهان میماند حرف خود را میزند. به عنوان مثال وقتی که می‌گوید، المنت لاله که در می‌کده باز است، حسابی الله را دست انداخته است، مجسم کنید الله‌ی که اسلامش می‌را حرام دانسته، حافظ شکرگذاری می‌کند به سبب باز بودن می‌کده‌ها.

هر ماه دوبار احساس شادی به من دست میدهد، یکبار با دریافت نشریه علم و زندگی بنام Science et Vie که بزبان فرانسوی است و بار دوم نشریه بیداری.

در سالهای شباب که بسیاری از نویسندگان فعلی و قبلی کتابهای جینگوز رجایی و حسین گرد شبستری می‌خواندند، من و برادرم مازیار، مورس مترلینگ و زندگی زنبور عسل و موریانه‌ها را می‌خواندیم و چنین بود که به اهمیت و ارزش تفکر علمی و نقش سازنده آن در پیشرفت آشنا شدم.

اتفاقاً در شماره ماه اوت نشریه علم و زندگی مقاله مفصلی در باره نقش قطعی (اتفاق) در تحول انواع بود (داروین کبیر در زمانه خودش به این نقش اشاره‌ها داشته، من مقام علمی داروین را حتی تعیین‌کننده‌تر از آن انیشتن میدانم). در بخشی از آن تحقیق علمی، آقای بوریس سیرولینک روانکاو و مردم‌شناس، رئیس بخش آموزش دانشگاه تولون فرانسه، می‌نویسد، «بخش قابل توجهی از افراد بشر دچار هراس هستند از اینکه بدانند وجودشان حاصل تصادف محض است، آنها برای انسان مقام و مأموریت ویژه و آسمانی قائلند، پس به ناچار خدا باور هستند، اصطلاح اشرف مخلوقات ناشی از همین خودگنده پنداری انسان‌های حقیر است.»

شما که در آمریکا ساکن هستید، شاهد تلاش‌های هواداران آفرینش هستید که به هر قیمت می‌خواهند فلسفه چارلز داروین را بی‌اعتبار سازند.

آقای سیرولینک در مقاله خود به درستی می‌نویسد، اگر داروینیست‌ها فقط با سلاح کلام و منطق و مدارک وارد بحث با هواداران آفرینش می‌شوند، خدا باوران که در اعماق ذهن خود را خلع سلاح می‌بینند

چو بشنوی سخن اهل دل...

در جهان دانش و در قلمرو پژوهش، هرکس جای خود را دارد. کشیش کلیسا را نیازی نیست که احکام انجیل را با سریشم به افکار «ولتر» و «سارتر» گره بزند. کار دین، از کار پژوهش جداست. به سخن دیگر آثار هنری، ادبی، علمی و حتی دینی هر کشور، از آن سرزمین آن کشور است. به مثل نوشته های یک چاه سرای دینی از تبار «کلودل» یا «پگی» را جزو میراث فرهنگی فرانسه می دانند نه «تمدن ترسایی». نیز نقاشی های فراوان از مصلوب شدن «عیسای» موهوم را به میهن نقاشانشان نسبت می دهند و نه به عالم مسیحیت: به فراز دیگر در عرصه‌ی دانش و هنر، کسی از تمدن ترسایی یا یهودی سخن نمی گوید. چرا که واژه‌ی CIVILIZATION خود بر می‌گردد به جامعه‌ی مدنی و نه دینی. چنین است که از زمانهای دور تا به امروز، متون ادبی، هنری و علمی بیشتر ملت های این جهان، از هر دست که باشند، کمابیش به آن ملت برجایند. از روز پیدایش این آثار، نه کسی در آن متن ها دستی برده، نه مطلبی افزوده و نه در به آمد اندیشه های خویش، تفسیر خودسرانه و ناروا و بی خاستگاه ارایه داده. به سخن دیگر در عرصه‌ی دانش، اثرهای اهل قلم از هر دست و به عقیده و به هر باور که باشند، به آرامی روزگاران را در می نوردند.

در دیار کهن ماست که امروزه از برکت مقوله‌ای به نام «تمدن اسلامی»! که ادعایی است غلط و سخنی نادرست و با مدنیت مغایرت دارد، خیام بزرگ و استاد سخن سعدی و ابن سینا را که به حق پدیده های بزرگ بوده‌اند، تازیان به خود بسته‌اند. «مولوی» و «حکیم نظامی» مان را ترکان گرفته‌اند. در شاهنامه‌ی چاپ مسکو، واژه‌ی «ایران» ورجاوند را برداشته‌اند و به جایش: چو میهن نباشد تن من مباد» را نشانده‌اند و این همان است که اهریمنان دین سالار می خواهند! از همین رهگذر به مسخ اندیشه ها و گفت های نویسندگان و چاه سرایان برآمده‌اند.

و در همین زمینه...

و در همین زمینه «محمد قزوینی» که به مسلمانی خودش خستو بود، شگفت زده نوشت: «پس از یورش تازیان، پاره‌ای از ایرانیان به محض پذیرش دین مبین اسلام، گویا از تمام وجدانیات انسانی و عواطف طبیعی، (که منافات با هیچ دینی و کیشی ندارند)، منسلخ شدند، حتا گور «قتیبه فرزند مسلم» را که آن اندازه از نیاکان مان را کشت و به تمام معنی خون پاکشان را از آسیاب روان گردانید و زنان و دختران را در پیشگاه آنان به لشکر تازی تقسیم فرمود، گور این شقی ازل و ابد را پس از کشته شدن، زیارتگاه قرار داد!» رفته رفته حب وطن (ایراندوستی) به گناهی بزرگ، به گفته‌ی بیابانگردان بی تمدن و آن شیر شتر نوشان و سوسمار خواران به (ذنبی عظیم) تبدیل گردید.

چنانچه «بیتهی» با ترس و لرز، اما با شهامت بیمانندی نگاشت: «عجم را شرف بر عرب» نهادم، هرچند که دانستم اندر آن، بزه بزرگ است.»

سیاوش لشگری

زرتشت، زرتشتی ها و مسلمان ها

پیش از انقلاب اسلامی، زرتشتی ها به زندگی تقریباً معمولی و گاه سخت خود با مسلمانان عادت کرده بودند، می ساختند و می سوختند، صاحبان اصلی کشور بصورت اقلیتی نه چندان محترم درآمد بودند. پس از انقلاب شکوهمند اسلامی! که مردم تک تک و هرچه جلوتر رفتیم دسته دسته از اسلام بریدند و خود را از دسترس فرزندان این دین متمکار بیرحم آزاد کردند، به دام دین دیگری افتادند و البته که به یک اشتباه بزرگتری دست زدند، عده‌ای مسیحی، برخی زرتشتی و یا بهایی شدند، تعداد زیادی هم دینی برنگزیدند و منتظر نشسته‌اند تا آرامش به زندگی شان برگردد، آنها از آسیاب بیفتند تا با اندیشه و تحقیق بیشتری دینی برای خود برگزینند. بسیاری هم از هرچه دین و آئین و فرقه بازی و بندگی دست کشیدند و خود را از بند هر تعلقی آزاد کردند و به آرامش دلنشین و بزرگی دست پیدا کردند.

سخن این نوشته بر سر کسانی است که زرتشتی شده‌اند یا می خواهند زرتشتی شوند و قندی بدل زرتشتی ها انداخته‌اند که مسلمان های فراری از اسلام را به دین نیاکان خود برگردانند (در صورتی که زرتشت دین نیاورد و ارتباطی با کسی بنام خدا نداشت، ولی برخی از ایرانیان با اختراع دین زرتشتی از ارزش والای زرتشت بزرگ می‌کاهند و او را در حد محمد و موسی و عیسی پایین می آورند.)

نکته اصلی ما این است که زرتشتی ها اشتباه می‌کنند تا مسلمان ها را به آیین خود بیاورند. هرچه تعداد زرتشتی ها با آمدن مسلمان زاده ها بیشتر شود مشکلات این دین هم چند برابر می شود، بزه کاری و دروغگویی و کارهای غیر انسانی دیگر آیین پاک زرتشت را آلوده خواهد کرد. زرتشتی ها هم مانند کلیمی ها نباید اجازه بدهند کسی وارد دینشان بشود. زرتشتی ها آئین خود را باید مصون از دستبرد و دخالت و درهم ریختن نگاه بدارند و همچون یک کاخ با عظمت باستانی و عتیقه‌ای گرانبها در حفظ آن بکوشند. بقول عوام مگر سرتان درد می کند که می خواهید دستمال ببندید، از اسلامیون بشما جز آسیب نخواهد رسید، اگر کسانی که می‌خواهند از مسلمانی به زرتشتی بیایند انسان های با ایمانی بودند همان مسلمان باقی می ماندند. تبلیغات هر روزه شما برای سدره پوشی و تشکیل جلسات تبلیغی و غیره آسیب های جبران ناپذیری به آیین شما خواهد زد که کارتان به پشیمانی خواهد کشید و خیلی دیر خواهد بود که متوجه این اشتباه گردید. اگر دلتان برای مردم میسوزد، ایرانیان را تشویق به پیروی از آن سه پیام زندگی ساز و جاویدان زرتشت بزرگ و فیلسوف نامدار کنید که در زندگی خود بکار گیرند در این صورت هم روان زرتشت را شادمان کرده‌اید، هم به خودتان آسیبی نرسیده و هم فرهنگ و اخلاق راستینی را به مردم آموزش داده‌اید که در این صورت ایرانیان می توانند سرآمد همه مردم جهان گردند.

نوستانی دیدار گور امام رضا!

آقای دکتر صدرالدین الهی در یادداشت‌های اخیر خود که هر هفته در کیهان چاپ لندن درج می‌شود دلشان برای اسلام به ذلت افتاده تنگ شده و زده‌اند به صحرای کربلا!

آقای دکتر مانند خانم دکترهای مؤمنه مان‌گویی دلش برای بوسه زدن بر پای امام رضا و دو زانو نشستن در پای روضه‌های آخوندها فلسفی و کافی تنگ شده است.

دکتر الهی می‌نویسد: «روزنامه وال استریت جورنال را کنار گذاشته بودم که تمامی صفحه یادداشت‌هایم را در این هفته به آن اختصاص بدهم. بخش مهمی از آن به مشهد و امام رضا اختصاص داشت، فکر کرده بودم با درآمیختن این مطالب و یادهای اولین زیارت خود از مشهد مقدس دو تصویر بدهم از شهری که امروز با نقل روزنامه آمریکایی برای من دیگر قابل شناختن نیست... فکر کردم به تصویر کشیدن آن مشهد که من شصت سال پیش برای اولین بار دیده بودم خالی از فایده نیست (!) (فایده‌اش در انتهای مقاله معلوم می‌شود) بنا براین چند یادداشت این هفته را در شرح سفری می‌نویسم که به پابوس امام هشتم سلطان دین رضا رفته بودم»

بنظر میرسد، منظور آقای دکتر الهی از ارائه دو تصویر از شهری که دیگر قابل شناختن نیست در حقیقت زنده کردن احساسات مذهبی مردم است و از بین نرفتن نام امام رضا یکی از بت‌های تازیان در ایران. چون در نوشته ایشان کوچکترین اشاره‌ای از مقایسه شهر مشهد در روزگار قدیم و امروز نیامده است. آقای دکتر الهی مقاله خود را از حرکت بسوی مشهد آغاز می‌کند و خاطرات میان راه تهران و مشهد را جابجا با شیرین‌زبانی و شیرین‌بیانی تا رسیدن به پابوسی سلطان دین رضا می‌کشاند. آقای دکتر می‌نویسد «وقتی به نیشابور رسیدیم (پدرم) برایم حکایت کرد که چون امام علی بن موسی‌الرضا به این شهر رسید و مردم ناگهان خبر شدند که فرزند پیامبر بی‌خبر از شهر آنها درگذر است بر دروازه نیشابور گرد آمدند به آن حد که حضرت ناچار از توقف شد مردم از او خواستند که کلامی به یادگار برای آنان بیان فرماید. و امام گفت که قلمدانها را بیرون بیاورید. مردم صد هزار قلمدان طلا و نقره از پرشالها بیرون آوردند (!) و امام رضا فرمود بنویسید. «ولایت علی بن ابی‌طالب حصنی فمن دخل حصنی آمن من عذابی» و من به یاد دارم که بر سر در خانه خودمان در تهران این روایت به کاشی معرق نوشته شده بود.

دکتر بلافاصله از این داستان هیجان‌انگیز به داستان دیگری که مجری آن مشهدی رمضان مستخدم خانه‌شان بوده و به امام رضا وصل است می‌پردازد «یک روز وقتی به‌مراه مشهدی رمضان از جلو یک سمساری

به خانه بر می‌گشتیم مقابل یک پرده قلمکار ایستادیم. در انتهای پرده دو شیر درنده قلمکاری شده بود، داستان را از مشهدی حسن پرسیدم گفت، این روزی است که مأمون ملعون حضرت امام رضا را دعوت کرده که با انگور زهر آلود شهیدش کند. امام این معنی را دریافته بود و وقتی با مأمون تنها شد، گفت، «می‌خواهی کرامت ما را ببینی؟» مأمون جواب داد بله، امام فرمود تو می‌خواهی مرا بکشی اما من می‌توانم به این دو شیر روی پرده اشاره کنم که ترا بدرند و ببلعند... شیرها از پرده بیرون آمدند و مأمون دست و پای امام را بوسید که او را ببخشد، امام اشاره‌ای فرمود شیرها بر سر جای خود برگشتند و بعد امام مسموم شد و وقتی به خانه برگشت به اباضلت فرمود فرش کف اتاق را کنار بزن تا جگر سوخته‌ام را (شکم سوخته‌ام را) روی خاک سرد بگذارم. روضه گریه آور آقای دکتر صدرالدین الهی در اینجا پایان نمی‌یابد، و تا چند بخش دیگر که دل همه را بسوزاند و یادشان بیاورد روزهای خوب پابوسی امام رضا را و شاید هم تنی چند را راهی ایران کند که بار دیگر به خدمت امام رسند. داستانهای امام رضا در مقاله‌های دکتر الهی ادامه دارد تا خرافات و عقب‌ماندگی هم چنان ادامه داشته باشد.

پایان

در حال خواندن مطلب بالا بودیم که آخرین شاهکار قلمی آقای دکتر الهی را در نشریه عصر امروز دیدیم. در این نوشته آقای الهی شمشیر را از رو بسته است و قول مقابله با بی‌دین‌ها را میدهد.

آقای الهی می‌نویسد «ماه رمضان است... در یغم آمد که به مناسبت این ماه چیزی ننویسم، به علت آنکه گاه و بیگاه می‌شنوم و می‌خوانم که جمعی بر دین با ادله و براهینی خاص خود می‌شورند، اغلب این شورشیان زخم خوردگان انقلابی هستند که به نام دین، آیین بخشایش و کیش تحمل را در سرزمین ما که همواره همزیستی مذاهب بوده است از میان برداشته و اینان (خود) در برپایی آن انقلاب به تفاوت سهمی داشته‌اند، چه حاصل تکرار کنیم حرفهای آنان را که «اسلام همین است که این‌ها آورده‌اند، اسلام دین اعراب است و به زور بر ما تحمیل شده، اسلام یک مکتب فکری ارتجاعی و خشونت‌بار است و احکام آن با موازین حقوق بشر سازگار نیست. و بر سرانم که یکبار به طور کامل مطلبی به عنوان اسلام «دمده» و اسلام «آلامد» بنویسم و آینه‌ای پیش روی این دو طرز فکر بگذارم» آقای دکتر صدرالدین الهی به پاسداری اسلام در مقاله‌ای ثابت خواهند کرد، اسلام دین اعراب نیست، به زور بر ما تحمیل نشده - اسلام یک مکتب ارتجاعی و اصلاً هم خشونت‌بار نیست و احکامش هم با موازین حقوق بشر سازگار است. فکر نمی‌کنید ایشان جاده سفر آخر به ایران را اسفالت و آماده می‌کنند؟

مطلب ۲

از خودش مواظبت کند؟
آیا اینست لطف و مرحمت «خداوند» مهربان که انسان را بصورت
(Image) خودش خلق کرده؟

چرا «خدا» قوانین و دستوراتی به ما میدهد ولی بدن ما را طوری تجهیز
نکرده که بتوانیم به آنها عمل کنیم.
یکی از بلاهای بزرگ اجتماع در تمام دنیا بدنیا آمدن بچه های
ناخواسته و تجاوز جنسی و خیانت جنسی بین زن و شوهر است. اگر
«خدا» می خواهد که بچه فقط از راه ازدواج مرد و زن بوجود بیاید و در
غیر آنصورت بچه حرمزاده است، اگر خدا رابطه نامشروع جنسی
Adolty را در ده فرمان از گناهان بزرگ دانسته، اگر خیانت جنسی
همسر از گناهان نابخشودنی است اگر تجاوز جنسی (Rape) صدمه
جسمی و روحی به یک زن یا دختر میزند، پس چرا اختیار این اعمال
را در بدن ما نیافریده؟ همانطور که ما می توانیم دهان خود را ببندیم و
حرف نزنیم یا غذا نخوریم، همانطور که می توانیم چشم هایمان را
ببندیم و چیزی نبینیم، چرا اختیار بچه دار شدن و اعمال جنسی را هم
در بدن ما تعبیه نکرده؟

بچه حرامزاده باعث بدبختی خودش و مادر و پدر و تمام افراد خانواده
است. تازه خدا قوانینی وضع کرده که جنین را در بدن زن نباید از بین
برد و سالهای سال است بین Pro-life و Pro-Choice دعوا و جنجال
راه انداخته.

اگر Odultery گناه است، چرا در بدن زن دستگاهی نیافریده که از آن
جلوگیری کند و باعث بی آبرویی خود و خانواده اش حتی در دین اسلام
باعث گشته شدن خودش نشود.

اگر خیانت در زندگی زناشویی مجازات مذهبی و دنیوی دارد چرا به
مرد این قدرت را نداده که بتواند خودش را کنترل کند. چقدر خانواده ها
باید قربانی این خیانت ها بشوند. از کشیش کاتولیک گرفته تا شهردار
لوس آنجلس تا رئیس جمهور آمریکا و اسرائیل. اخیراً هم دیدیم که
چطور Madam DC با فاش کردن اسامی مشتریان رابطه جنسی خود
که در یک بسته کاغذ ۴۵ پوندی اطلاعات آنها جمع شده بود چه
آبروریزی از افراد سرشناس و مقامات دولتی و خصوصی کرد. آیا
«خدا» از شرمسار کردن بندگان و بهم ریختن خانواده ها لذت میبرد.
اگر Rape صدمه جسمی و روحی لاعلاج به یک دختر میزند چرا راه
مبارزه آن را به او بسته است؟ و در هنگام رخ دادنش جلوگیری
نمی کند. همگی ما قربانی این ندانم کاری ها و بی عدالتی های «خدا»
هستیم. آخر این چه خدائی است که این همه بلا سر مخلوقاتش
می آورد و تازه می گوید روزی پنج بار نماز بخواند و او را ستایش کند.
آیا اینست مهربانی و عدل و بزرگواری و دانائی «خدا»

با تقدیم احترام - خانم کنجکاو

با عرض تشکر از چاپ مجله بیداری و روشن کردن ذهن ما از
مطالبی که هیچ وقت راجع به آن فکر نمی کردیم و مورد سؤال قرار
نمیدادیم، محترماً مبلغ ۳۰ دلار برای کمک به چاپ این مجله
می فرستم. متأسفانه چون من شجاعت شما را ندارم نمی توانم خودم را
معرفی کنم و می توانید مرا به عنوان خانم کنجکاو خطاب کنید. آیا این
اسامی که بعنوان نویسنده مقالات خود را معرفی می کنند نام واقعی
آنهاست؟ مرحباً به شجاعت آنها.

در ضمن مدتهاست که دو مطلب بطور سؤال در ذهن من است و جوابی
برای آن ندارم. آیا می توانید آنرا بطور سؤال در مجله خود مطرح کنید؟
شاید افراد «خداپرست» یا یکی از نویسندگان شما بتواند مطلب را
برای من روشن کند.

۱- آیا «خدا» حیوانات را بیشتر از انسان دوست دارد؟

چرا خدا که اینقدر مهربان و دانا و عاقل است و انسان را بشکل
(Image) خودش آفریده او را به این همه بیماری های شناخته شده و
نشناخته دچار می کند و صدها بلای دیگر به جان او می اندازد. اگر
دقت کنید هریک از اعضای بدن ما می تواند صدها نوع مرض داشته
باشد. از قلب و گردش خون گرفته تا جهاز هاضمه و استخوان و
مفاصل. انواع و اقسام بیماری های روحی که بحث جداگانه دارد. تازه
با این همه بلاهائی که سر این انسان بدبخت آورده از او می خواهد که
هر روز و هر هفته بسوی او سجده کنیم و از او تشکر کنیم، او را مدح
بگوئیم و ستایش کنیم.

وقتی در خیابان راه میروم و کلاغی را مشاهده می کنم این سؤال بیشتر
در ذهن من قوت می گیرد. این کلاغ سیاه نه در گرمای تابستان عرق
می کند و از گرما بیهوش می شود نه در سرمای زمستان بدون لباس
سردش می شود و می لرزد. او را می بینیم که از آب لجن مانده در گوشه
خیابان می نوشد و کمی آن طرف تر به تکه غذای مانده و گندیده نوک
میزند - چرا او مریض نمی شود؟ به خودم می گویم اگر من مثل این
کلاغ دست نداشتم نه تنها نمی توانستم برای خودم غذا تهیه کنم حتی
آنرا هم نمی توانستم در دهان بگذارم. آن وقت باید مرتب از «خدا»
تشکر کنم که به ما روزی داده - آیا این کلاغ هم از خدا تشکر می کند؟
تازه وقتی این کلاغ تخم می گذارد و تخم او تبدیل به پرندۀ کوچک
دیگری می شود پس از یک هفته خودش پرواز می کند و دنبال روزی
خودش میرود. نه مادر غذائی به دهان می گذارد و نه او را بغل می کند و
پرواز یادش میدهد. این انسان اشرف مخلوقات در موقع تولد چقدر
زبون و بیچاره است و این مادر بدبخت تا چند سال باید از او نگهداری
کند و آب و نان برایش فراهم کند که این فرزند بتواند مثل کلاغ ۷ روزه

نکات گفتنی

● تا ما یک کشور اسلامی هستیم، داشتن تکنولوژی خطرناک اتمی حق مسلم ما نیست حق مسلم ما داشتن آزادی و آزاد شدن از دست این اسلام است.

● حق مسلم ما داشتن دموکراسی و برخورداری از قوانین حقوق بشر و نجات از دست هر جور آخوند و شیخ و ملاست.

● اسلام آدمیت و منزلت را از ما ایرانیان گرفته است. اسلام معرفت، بزرگی، ممنوع دوستی و عشق به میهن را از دل ما بیرون آورده است، اسلام شهادت، راستگویی و چشم باز را از ما ربوده است. کسانی که تبلیغ اسلام می‌کنند دشمنان ایران و مردم ایران هستند. ایرانیان فرهنگی داشتند که اگر بخواهند هنوز هم دارند از هر دینی مقدس‌تر، انسانی‌تر، پاک‌تر و ارزشمندتر است. ایرانی را به اندیشه بیمار چندتا عرب راهزن و مکار ۱۴۰۰ سال پیش گرفتار کرده‌اند. ایرانی خودش باید خود را نجات دهد، از دست دیگران کاری ساخته نیست.

● از ما می‌پرسند، شما کمونیست و ضد خدا هستید؟ خیر ما نه کمونیست هستیم و نه ضد خدا. کمونیست‌ها خود گرفتار دینی هستند که آن را برتر از سایر ادیان (فلسفه‌ها) می‌دانند و ضد خدا هم نیستیم، چون ضدیت با چیزی که وجود خارجی ندارد بی‌معناست.

● ولی ما هرچه دلتان بخواهد ضد دین هستیم، هر دینی را که فکر کنید، فرقی بین اسارت‌های دینی نیست، دینداران همه اسیر و برده‌ی گونه‌ای اندیشه ناکامل و مشکل ساز هستند، ما علاوه بر ضدیت با دین، دشمنی ویژه‌ای هم با اسلام، دینی که همچون سرطان بدخیم و کشنده میهن ما را در خود گرفته است داریم. چرایش را همه میدانند که این دین چه بر سر ایران و همه‌ی کشورهای مسلمان آورده است.

شیعه، کیش هزار خدایی!! مانده از صفحه ۱۱

این بیچاره به این حقایق نمی‌اندیشد. او، خدای خود را باید روی زمین بگذارد و به آن سجده کند و پیشانی بساید، و پس از نماز آن را ببوسد!! و دوباره به پیشانی بمالد. تا خیالش راحت شود شیعه به این چیزها نمی‌اندیشد. زیرا آخوند، توان اندیشیدن را از او گرفته است. در کنار در ورودی شاه عبدالعظیم نوشته شده است:

مَنْ زَارَ عَبْدِ الْعَظِيمِ بِأَلْرِي كَمَا زَارَ حُسَيْنَ بَه كَرْبَلَا
وَمَنْ زَارَ حُسَيْنَ بَه كَرْبَلَا كَمَا زَارَ اللَّهَ فِي الْعَرْشِ!!

آیا از این جمله مسخره‌تر و بت پرستانه‌تر سراغ دارید؟

می‌گوید: هرکس «عبدالعظیم» را در شهر «ری» زیارت کند، مانند آن است که حسین را در کربلا زیارت کرده است. و هرکس حسین را در کربلا زیارت کند، مانند آن است که خدا را در عرش زیارت کرده است! بر پایه یک حساب ساده می‌گوید:

دو چیز که با یک چیز دیگر برابر باشند، با یکدیگر هم برابرند، پس هرکس به زیارت «عبدالعظیم» برود. مانند آن است که به زیارت خدا در عرش رفته است!! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

این داستان، دنباله‌ای بسیار دراز دارد که در این کوتاه

نمی‌گنجد. و خواننده گرامی با یک حساب سرانگشتی ساده، و با آگاهی به اینکه یک شیعه خشک اندیش، از درخت و سنگ و گِل و امام و امام زاده گرفته، تا آتش و شله زرد و پلو قیمة نذری شفا و شفاعت و بهبودی بیمار خود را می‌خواهد، می‌تواند حساب کند که کیش شیعه چند هزار خدا دارد.

یاری دهندگان زیر در راه روشنگری پیشگام و

دلیل ادامه انتشار بیداری هستند

اسامی تاریخ پانزدهم می ۲۰۰۷

دکتر - د - وودلند هیلز	۲۵ دلار
آقای ع - م - سانی ویل	۹۰ دلار
برای ز - س - ص - م	
آقای ش - ف - لس آنجلس	۲۰ دلار
آقای محمد - م	۱۰۰ دلار
آقای ک - الف سیمی ولی	۳۰ دلار
خانم پروین - ف	۱۰۰ دلار
آقای ض - الف پاسادنا	۵۰ دلار
آقای ب - نشویل تنسی	۵۰ دلار
دارالترجمه توسط دکترایرانی	۲۰ دلار
آقای جمشید - نیویورک	۱۰۰ دلار
آقای م - ف - کانادا	۱۰۰ دلار
خانم ی - پ پاسادنا	۵۰ دلار
آقای مهدی - ب لس آنجلس	۱۰۰ دلار
آقای مهربان - لاگونانینگل	۵۰ دلار
آقای س - ک - سانفرانسیسکو	۳۰ دلار
دکتر ایرج - لس آنجلس	۱۰۰ دلار
خانم گ - س - امری ویل	۳۰ دلار
آقای شهاب - نیویورک	۳۶ دلار
خانم مهشید - کنیون کانتی	۱۰۰ دلار
آقای حشمت - فرزنو	۵۰ دلار
استاد - ب - ع	۳۰ دلار
دکتر پروین دارابی	۱۰۰ دلار
آقای ایرج - لیک فارست	۳۰ دلار
خانم - پ - ارواین	۱۳۰ دلار
آقای ب - ع - هوستون	۲۰ دلار
آقای بابک امیدوار	۱۲۰ دلار
آقای احسان	۳۰ دلار
آقای جعفر - س	۶۰ دلار

سختی کشیدن عقب ماندن از جامعه اروپایی، اسلام را به عربستان برگرداندند

اسپانیایی‌ها از خیر این عدل و داد خون آلود گدشتند و پس از ۷۰۰ سا

عدل و داد امام اول شیعیان علی ابن ابیطالب از شمشیر دو شقه ذوالفقارش نمایان است. و

پشتیبانان جنایت یا گمراهان طریقت

«برخوردی با نظرات سید حسین نصر»

آنها سوره نور بود. اصول اعتقادی آنها عبارت بود از:

الف - هر شناختی باید از این جهان خاکی برخیزد.

ب - همه انسان ها از هر نژاد، رنگ، زبان، فرهنگ با استعدادهای برابر آفریده شده‌اند.

ج - خدا و صفاتش بوسیله تامل و کسب دانش، و نه بوسیله وحی و قرائت قرآن حاصل می شود. اما از آنجا که گروه طرفداران اسلام ناب قرار گرفتند پس از چند قرن از میان رفتند. ملاحظه می شود که جنبش فکری که بسیار با تفکر «کانت» خویشی دارد و در عهد خود مدرن بود به چه عاقبتی گرفتار شد.

معتزله به آزادی تفکر، اختیار، رد تفسیر کلمات قرآن، توسعه علم، علم استدلالی و برابری همه انسانها در برابر خدا ایمان داشت.

یکی از موجبات تنگی محیط برای نواندیشی ابویعقوب الکنندی بوده است، در قرن سوم هجری که برخورد دین و حکمت سخت بالا گرفته بود (تقریباً مانند امروز) الکنندی علامه اسلامی برای رفع این بحران «علم الهی» را پایه گذاشت، علم الهی علمی است که انسان قادر به فرا گرفتن آن نیست، او می گوید «هرگز حکیمی پیدا نخواهد شد که بتواند با دلایل عقلی توضیح بدهد که جهان و موجودات آن چگونه بوجود آمده و چگونه انسان پس از مرگ دوباره زنده می شود، اقوال و احکام دین را در مواردی که به خلقت و معاد مربوط می شود باید بدون چون و چرا پذیرفت. بعداً علمای دیگر اسلام از این عقیده پیروی کردند و بین دین اسلام و علوم و حکمت حصاری غیر قابل نفوذ کشیدند و آن را اسلام سنتی نامیدند، هدف از این موزکشی مسلط شدن به انسان و حاکمیت بر او بود و می باشد.

این موزکشی آغاز برخوردی سخت و جان گداز و شیطنت ها و خونریزی های جاهلانه ایست که سبب گشته شدن بهترین متفکرین ایرانی گردیده است، نه تنها این، که فرار اندیشمندان و حکما به سوی عرفان و صوفیگری (و ترک میهن) پهنه علم را در بست به غربیان سپرد. موضوع ضدیت با نوگرایی چون خط قرمزی از قرن سوم هجری تاکنون چون داغی بر تاریخ ما به چشم می خورد. بنحوی که کوشش عرفا و حکمای ایرانی را که برای رهایی از سلطه عرب و آشتی با فلسفه صورت می گرفت خنثی ساخته است.

لذا مسئله تنها مسئله جوانان امروز نیست که موجب شکایت آقای حسین نصر شده است، این مسئله خیلی قدیمی می باشد، فقط امروز برخلاف گذشته درهای اینترنت بروی جوانان باز است و خود بهتر به داوری می نشینند و به دام موعظه و بند تقلید نمی افتند. اینجا چشم اسفندیار یعنی نقطه ضعف رژیم است که سید حسین نصرها در صدد حفاظت از آنند. پس به جرات می توان گفت عقب ماندگی ایران صرفاً

حکومتی که تاریک اندیشی را رواج میدهد و مردم را به خواندن ورد و دعا و استخاره می کشد تا جایی که با افسانه و اوهام و چاه چمکران مردم را مسخ می کند و با نیروی خرافات حق اتمی شدن خود را به رُخ مردم سرتاسر جهان می کشد و می خواهد با جنود جن و پری آمریکا و اسرائیل را شکست دهد، کشورهایی هستند که چون در درون با ناامنی و بی ثباتی و بی عدالتی روبرو هستند، مانند ایران، کره شمالی و آفریقای جنوبی (درگذشته) آنها به ظاهر در سیاست خارجی خود را خشن جلوه داده تا شاید به ثبات درون و اعتبار بیرون خود رونق ببخشند.

در این میان عده ای روشنفکر دینی! و یا دانشگاهی و فیلسوف اسلامی مانند آقای حسین نصر، پاسدار چنین اوهام و خرافات و افسانه شده و متولی و قصه گوی خانه ظالمی هستند که همه را صغیر و ضعیف میداند و با جادو و جنبل می خواهد برای مستضعفین جهان خانه آخرت بسازد و برایشان طلب رحمت کند.

ذوق و سلیقه و نظر از خاطری که در بند باشد و یا از ذهنی مقید به اوهام و خرافات است یا مسخ رویای یک ایدئولوژی است هرگز بر نمی خیزد، ذوق و سلیقه تنها بر اسب آزادی می تواند بتازد و شگفتی بیافریند و موجب تعالی روح انسان شود.

برخوردها و گرفتاریهای ما ایرانیان با دانشمندان و علمای قشری نیز مبتنی بر نبود همین آزادی تفکر و قید به تقلید آنهاست.

سید حسین نصر در کتاب «آرمان و واقعیت اسلام» عقیده دارد. «نسل جوان ایران به دلیل تأثرات تعلیم و تربیت مدرن از اصل خود بدور مانده و تحت تأثیر نفوذ مدرنیسم قرار گرفته و از جنبه های معنوی و عقلانی اسلام به دور مانده است»

۱- دورماندن از اصل خویش - که تفکری افلاطونی و کهنه است را باید به خود ایشان بازگرداند و پرسید چطور ممکن است یک دانشمند در قرن ۲۱ میلادی با وقوف به فرهنگ ایرانی، هر روز ناظر باشد که جوانان را در ایران به ضرب و جرح می کشند، زندان و شکنجه می کنند یا بی جهت به قتل می رسانند (اعدام ها) ولی دم نزنند و ایراد و انتقادی از حکومت آن هم در آمریکا ننماید و به سخن سعدی توجه نکنند.

توکز محنت دیگران بی غمی نه شاید که قامت نهند آدمی
۲- مدرنیسم - مدرنیسم را که اخیراً عده ای مطرح میسازند، دشواری امروز ما در برخورد با مفاهیم غربی و درک نادرست آنها می باشد. مدرن یعنی چیزی که با نو ترین وضعیت اجتماعی، علمی و فنی مطابقت دارد. در اوایل قرن هجری قمری که نوافلاطونیان افکار جدیدی را به میدان آورده بودند که شامل بحث فلسفی در این نیز میشد گروه معتزله بوجود آمد، این ها بدنبال اسلامی راسیونال و پویا بودند، اساس تفکر

داشتی، اگرچه آنگونه شوکت و سعادت در کنار شوکت و سعادت حالیه ملل فرنگستان به مثابه شمعی است در برابر آفتاب ولیکن نسبت به حالیه ایران مانند نور است در برابر ظلمت شب تاریک.

آیا معنویت و عقلانیت اسلامی این بوده است که میرزا آقاخان کرمانی تعریف می‌کند و از آن شکایت دارد؟ آیا معنویت و عقلانیت این است که افراد را بدون محاکمه اعدام کنند؟

به شهادت تاریخ در زمان عمر و بعد از آن تمام کتب ذی قیمت ایران را که به زبان سنکریت و یا پهلوی نوشته شده بود طعمه آتش کردند. در دوران انقلاب خمینی نیز بسان امروز کتب روشنگری به اصطلاح ضد مذهبی را جمع آوری و خمیر کردند.

ستمی که به نام اسلام بر زنان و جوانان ایران وارد می‌شود، سبب می‌شود سالی ۱۸۰ هزار نفر آنها از ایران فرار کنند، وجود ۵ میلیون آواره و پناهنده در کشورهای سراسر جهان، هزاران نفر زندانی، بیکار، معتاد، فقیر و فحشا و فساد روزافزون در میان همین مسلمانان ایرانی در کدام فرهنگ و لغت نامه‌ای در قاموس معنویت جا دارد.

نتیجه سطحی نگری و خودخواهی و بنیادگرایی علمای قشری ما (با عمامه و بدون عمامه) بوده است که در زیر لوای ضد مدرنیته تا به امروز جلوی ترقی ایرانیان را بخاطر حفظ نظرات یک یا چند نفر گرفته‌اند. در سه مکتوب اثر میرزا آقاخان کرمانی آمده است «با شمشیر سعد و قاص دین اسلام را که محمد برای اعراب آورده بود قبول کردیم، نظر به وعده‌های او بایستی در دو عالم به شاهی و شادی رسیده باشیم، از عالم آخرت که هنوز خبر نداریم، قولی است که سعد و قاص و یک مجمع نسناس گفته‌اند. بیاییم به عالم دنیا، از زمان هجرت تا به امروز چه مصیبت‌ها و چه بلاها و محنت و رنج و مشقت در هیچ جای عالم، بر هیچ طبقه بنی آدم این قدر عذاب و مصیبت نازل نشده که پس از استیلای عرب و قبول دین اسلام. ظلم‌های متمادی، اسارت‌های متوالی، چپاول پادشاهان تازی چنان در نهاد و جان ایرانیان ریشه کرده که ریختن خون را بسیار مبارک می‌پندارند و از قتل مردم بلکه کس و کار و دوست ننگ و عار ندارند... ای ایران کو آن سعادت و شوکت که در عهد کیومرث و گشتاسب و انوشیروان و خسرو پرویز

شیعه، کیش هزار خدایی!!

دکتر ناصر انقطاع

مانده از شماره‌ی پیش

هراز و در نزدیکی هزار چم برپا است) و از امام رضا در مشهد و معصومه در قم و شاه چراغ در شیراز و... و گرفته، تا درخت‌ها و سنگ‌ها و گیل‌ها و مانند اینها، همه و همه، خدایان شیعه‌ها هستند.

شیعیان به درخت، تکه پارچه گره می‌زنند و نیازهای خود را از آن می‌خواهند، یعنی درخت را بجای خدا می‌نشانند.

من خود در نزدیکی مشهد، در جایی که بنام «قدمگاه» نامیده شده است (و می‌گویند جای پای امام رضا است که در سنگ فرو رفته!!) (گویا پای امام اسید داشته که در سنگ فرو رفته است!!) با چشم خود دیدم که چند تن سنگ را می‌بوسیدند و از آن شفای بیمار خود را می‌خواستند از این نکته‌ها هزاران نمونه در میان شیعیان رواست.

از امام رضایی که نمی‌دانست انگور سَمی است، و آن را خورد و مُرد. شفای بیمار، بهبود شغل، وصل معشوق! و آزادی پسر قاچاقچی خود از زندان و مانند اینها را می‌خواهند. و نمی‌اندیشند که اگر او از یک آدم معمولی بیشتر می‌دانست، به سَمی بودن انگور پی می‌برد و آن را نمی‌خورد. و چنین آدم ناآگاهی را چگونه جای خدا می‌نشانند.

یک شیعه، یک تَکّه «گیل» را بنام «مُهر نماز» یا در جیب خود، یا در خانه، و یا در محلی که باید نماز بخواند، دارد، و تا این «بُت» را بر زمین نگذارد و به آن سجده نکند و پیشانی بر آن نهد، نماز نمی‌خواند. او، نمی‌اندیشد که مگر در درازای پیرامون ۱۳۰۰ سال، چقدر خاک در آرامشگاه‌های حسین و علی در کربلا و نجف هست، که آنها را «گیل» کرده و قالب زده‌اند، و برای آدم‌های نادانی چون او آورده‌اند؟

مانده در شماره‌ی آینده

اینها نمونه‌هایی از دکان در یوزگی و گدایی آخوندها، در کیش شیعه است که بهر راهی و با هر بهانه‌ای به دارایی و پول مردم ساده‌اندیش دستبرد می‌زنند.

و اسپین نمونه‌ی این‌گونه دستبردها، «حساب ۱۰۰ امام» بود که خمینی باز کرد و پول سازمانهای دولتی و بنگاههای ملی مانند ساواک و بنیاد پهلوی و غیره و غیره را به حساب خود ریخت.

و هنگامی که مهندس بازرگان گفت: آقای خمینی. قربان جدت بروم، اینها پول مردم است و باید در حساب دولت که قاعدتاً نماینده مردم است ریخته شود، نه در حساب شخصی. به او گفتند فضولی موقوف! و از آن پس هرچه در دادگاههای شان از مردم، بهر بهانه‌ای جریمه می‌گرفتند، به «حساب ۱۰۰ امام» ریخته شد، و سرانجام رو نشد که این دزدی هنگفت و این پول سرسام آور، چه شد. و چه بر سرش آمد؟

کیش هزار خدایی

آنچه را که برشمردم، نمونه‌هایی بود از دهها کلاشی و دزدی آشکار و پنهان آخوندها.

ولی نکته‌ای را که کمتر کسی به آن نگریسته است، داستان خداسازی در کیش شیعه است.

در کیش شیعه، تنها یک خدا پرستیده نمی‌شود. از امام زاده‌هایی که در سراسر این سرزمین (آنها در جاهای خوش آب و هوا، مانند گلاب دره، امامزاده قاسم، امامزاده صالح تجریش گرفته، تا امام زاده‌هایی با نام‌های شگفتی آور. که یکی از آنها در بهترین نقطه جاده

Thinking point for Iranian youth

Poem's From "Al-Ma'arri" blind ARAB Poet in
Ebn-varragh Book-why I am not a Muslim

* Mohammed or Messiah! Hear thou me the truth entire
nor here nor there can be

How should our God who made the sun and the moon give
all his light to one, I cannot see.

* The prophets, too, among us come to teach
Are one with those who from the pulpit preach They pray,
and slay, and pass away, and yet our ills are as the pebbles
on the beach.

* I take God to witness that the souls of men are without
intelligence, like the souls of moths.

They said "A divine!" but the divine is an untruthful
disputatious person, and words are wonds.

* What is religion? A maid kept close that no eye may view
her the price of her wedding-gifts and dowry baffles the
wooer. Of all the goodly doctrine that I from the pulpit
heart my heart has never accepted so much as a singl
word.

بیداری
نشریه کانون فرهنگی خرافه زدائی

ماه آبروریزی

چند رسانه ظاهراً ایرانی در کالیفرنیا کمر قتل فرهنگ ایران را
بسته‌اند، رسانه‌هایی که نابخردانه در ماه بخور بخورهای شبانه بنام ماه
رمضان، آبرو و شرف ایران و ایرانی را بردند، آنها با پخش نوارهای
اذان و ریتنا و قرآن و روضه در رادیو و تلویزیون، به پاسداری از یک
دین خشن ایران بریادده که کوچکترین سودی برای ایرانیان نداشته
است سنگ تمام گذاشتند و به شستشوی مغزی جوانان پرداختند و به
بهانه آگهی بودن این برنامه های ضد ایرانی برگ برگ فرهنگ خودی را
به آتش ناآگاهی و بیگانه پرستی و تازی زدگی شان سوزانیدند. ایران له
شده از دین اسلام، اعتراض شما مردم را براین ناجوانمردان خواهان
است، سکوت شما پروانه‌ای براین خطا کاری ها است.

معنی آیه صفحه نخست

جزای کسانی که با خدا و پیامبرش می‌جنگند و در زمین
تباکاری می‌کنند فقط این است که کشته شوند یا به دار آویخته
گردند، یا اینکه دستها و پاهایشان از جهت مخالف بریده شود. یا
آنکه از کشور تبعید گردند. این شرمساری آنها در این دنیا است و در
آخرت عذابی شدید خواهند داشت.
از همین آیه‌ها خدای اسلام را بشناسیم و به مهربان بودنش پی ببریم.

تلفن و فکس بیداری (858) 320-0013

شماره حساب بانکی در واشنگتن میوچوال شعبه شهر U.T.C

سن دیآگو 309194-5003

www.bidari.org

فکس دکتر مهرآسا (949)831-1346

U.S.A
San Diego CA 92192
P.O.BOX 22777
بیداری Bidari

Presorted Standard
U.S. Postage
PAID
San Diego, CA
Permit #2686